

پژوهشنامه عرفان

دوفصلنامه علمی، سال یازدهم،

شماره بیست و دوم،

بهار و تابستان ۱۳۹۹،

صفحات ۲۱۵-۱۹۳

بازخوانی اندیشه‌های عرفانی بایزید روشن

سید علی قاسم‌زاده *

طارق ذاکر **

چکیده: عرفان و تصوف در افغانستان، تاریخی دیرینه و طولانی دارد و تاکنون فراز و فرودهای بسیار از سرگذرانده است. در طول این تاریخ درازدامن، طریقت‌های صوفیان نقشی بارز در شکل‌دهی به اذهان و روان اجتماعی مردم افغانستان داشته‌اند. طریقهٔ روشانیه یکی از این طریقت‌های اثرگذار در رفتار اجتماعی و فرهنگی مردم افغانستان است. بایزید روشن با ایجاد این سلسلهٔ صوفیانه، زمینه‌ساز تغییرات اجتماعی- سیاسی مهمی در افغانستان گردید. جستار حاضر به شیوهٔ توصیفی تحلیلی تلاش کرده است تا بنیادهای اندیشهٔ عرفانی طریقهٔ نامبرده را بازخوانی و میزان اثرپذیری این طریقه را از فرقه‌های عرفانی دیگر آشکار سازد. از نتایج این تحقیق درمی‌یابیم که بایزید روشن پیرو اندیشه‌های ابن عربی بوده و به سبب طرح اصولی چون: مقامات هشت‌گانه، اعتقاد به تصوف سیاسی و استفاده از ظرفیت زنان در تبلیغ، ترویج و جهاد، رویکردی ابتکاری و بدیع داشته است. از این رو، مایهٔ تنفر و انتقاد و گاه حسادت بسیاری از هم‌عصران و صوفیان متظاهر و ریاپیشه فرق دیگر قرار گرفت.

کلیدواژه‌ها: تصوف در افغانستان، تصوف سیاسی، طریقهٔ روشانیه، بایزید روشن

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (نویسنده مسئول)

e-mail: s.a.ghasemzadeh@hum.ikiu.ac.ir

** دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی e-mail: tariq.zakir@hum.ikiu.ac.ir

مقاله علمی - پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۵/۲۲؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۸/۲۶

مقدمه:

با اینکه اندیشه‌های عرفانی از وجوه مشترک مکاتب و فرهنگ‌های ملل مختلف است؛ اما عرفان و تصوف اسلامی بیش از هر چیز برآیند آموزه‌های شریعت اسلامی و سنت زهدانه نبوی و علوی است؛ رویکردی که در آغاز بسیار ساده بود، اما با گذشت زمان با علم کلام و فلسفه اسلامی آمیخت و کم‌کم هویتی مستقل یافت. پس از سده ششم هجری-که فرقه‌گرایی به یکی از ویژگی‌های اصلی تصوف اسلامی تبدیل شد-تنوع در آداب و باورها و برخی مبانی نظری نیز آغاز شد. پس از حمله مغول دامنه تصوف از مرزهای اسلام، به مرزهای هندوستان گسترش یافت و بسیاری از مردم شبه قاره نیز به تصوف گرویدند؛ به گونه‌ای که برخی رشد و گسترش اسلام را در شبه قاره از رهگذر تلاش‌های فرقه‌های مختلف صوفیه می‌دانند.

بایزید انصاری هم از جمله عارفانی است که در سده دهم در جالندر^۱ پنجاب به دنیا آمد و اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر از دوران کودکی بر او تأثیر گذاشته بود، در نتیجه او را آماده انقلابی روحی و سیاسی ساخت. وی از آغاز در جست‌وجوی حقایقی فرازمینی بود، بنابر یکی از اصول تصوف؛ یعنی «داشتن پیر» در جست‌وجوی پیری راهبر به هر سوی غرب و شرق سفر می‌کرد تا به دست پیر طریقت توبه کند؛ اما هیچ‌کس را مناسب حال و پسند خویش نیافت؛ زیرا تمام مدعیان زمان خود را به نوعی از شرک مبتلا می‌دید. از این رو به شیوه اویسیان به ریاضت پرداخت و پس از سال‌ها ریاضت به مقام «پیری» رسید و به تدوین اساس طریقه روشانیه و تربیت مریدان پرداخت. از خصایص اساسی اندیشه‌های بایزید، رنگ و بوی سیاسی آن بود. بایزید با استفاده از طریقه خود توانست مردم را علیه مغولان بسیج کند.

بایزید شخصیتی چند بعدی داشت. آثارش در ترویج افکار و اندیشه‌هایش مؤثر واقع شد و مکتب بزرگ عرفانی و ادبی را در حوزه زبانی پشتو به وجود آورد. نظر به اهمیت اندیشه‌های بایزید روشن در شکل‌دهی به جریان‌های فکری و سیاسی جامعه افغانستان در سده‌های اخیر، پژوهش حاضر تلاش می‌کند به بازخوانی اندیشه‌های این صوفی بزرگ پشتو فارسی‌زبان افغان پردازد و با بازنمایی نقش وی و طریقت روشانیه در جنبش‌های اجتماعی افغانستان به معرفی و تبیین اندیشه‌های وی برای پژوهشگران تصوف تطبیقی در ایران پردازد.

بخش عمده آثار بایزید روشن به زبان فارسی نوشته شده؛ اما در حوزه مطالعات زبان فارسی تاکنون پژوهشی درخور در این باب انجام نشده است.

در زبان پشتو درباره جنبه‌های عرفانی روشنایان کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است؛ محمداکبر کرگر کتابی تحت عنوان *سیمای عرفانی و فلسفی بایزید روشن* نوشته که در این پژوهش تنها مسائل عرفانی در حال‌نامه بررسی شده است. فضل‌ولی ناگار در کتاب *مکتب عرفانی- ادبی بایزید روشن* به ابعاد مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و عرفانی بایزید و پیروانش پرداخته - است؛ یارمحمد مغموم هم در بخشی از کتاب *روشانیان / او پشتو ادب* (روشانیان در ادبیات پشتو) ویژگی‌های برتر تصوف روشانی و مقامات این طریقه را بیان کرده است. مقاله حاضر با توجه به این خلأها می‌کوشد، ضمن ارائه نمایی کامل از طریقه روشانیه، نقصان موجود در پژوهش‌های مرتبط با این حوزه را برطرف سازد.

گذری بر زندگی بایزید روشن

بایزید فرزند قاضی عبدالله اورمر بود که در اصل از کندهار و در «کانی گرم»^۲ وزیرستان زندگی می‌کرد. وی در سال (۹۳۱ ق/ ۱۵۲۴م) در «جالندر» پنجاب به دنیا آمد (ناگار، ۱۳۹۴: ۱). پدرش با تاریخچه تصوف اسلامی آشنایی کامل داشت و برای تبرک، نام بایزید بسطامی مؤسس طریقه طیفوریه را بر پسرش گذاشت. به قول خود بایزید سلسله نسبش به صحابی مشهور ابویوب انصاری می‌رسد (کرگر، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۸).

بایزید هفت سال داشت که آخرین حاکم خانواده لودی، سلطان ابراهیم لودی،^۳ با هزاران پشتون در میدان خونین تاریخی «پانی‌پت»^۴ به قتل رسید و امپراطوری پشتون‌ها در هند به دست بابر از بین رفت (ناگار، ۱۳۹۴: ۱). بایزید در چنین حالتی از هندوستان به وطن آبایی خود؛ یعنی «کانی گرم» وزیرستان آمد و با پدر خود در آنجا سکنی گزید (هیوادل، ۱۳۹۳: ۸۷). ظلم و ستم بیش از حد مغولان از ایام کودکی در ذهن و ضمیر روشن جای گرفته بود؛ علاوه بر این، جدایی پدر و مادر و گرفتاری نزد نامادری و برادر ناتنی‌اش، برای او ضربه‌ای فراموش ناشدنی بود. صبر در برابر همین رویدادهای نامطلوب روح او را قدرتمند کرده بود (ناگار، ۱۳۹۴: ۱).

در کتاب *حال‌نامه* آمده است که «پیر دستگیر در سن خوردگی^۵ همواره فکر حق تعالی داشت و در وقت چهارسالگی اندیشه می‌کرد:

که این عالم مشاهده می‌افتد هریکی را مقداری و اسمی هست، چنان‌که زمین و آسمان و شب و روز و کوه و درختان و آدمیان... و این همه را مخلوقات می‌گویند ولیکن آن را که خدای می‌خوانند چه چیز است؟ و کیست و کجا می‌باشد؟ خصلت دیگرش آن بود که در حالت کودکی پرسنده و جوینده سخن دین بود (مخلص، ۱۳۸۸: ۱۲).

بایزید در یک خانواده متدین به دنیا آمد. وی قرآن را به توصیه پدر نزد ملا پاینده آموخت. در مجالس آن مکتب، گاه حکایت عذاب و ثواب ذکر می‌شد. وی از شنیدن سخنان نذیرانه متأثر می‌شد و خوف در دلش می‌افتاد. و هرگاه که حکایت راحتی و نایم اخروی می‌شنید، اشتیاق طاعت و عبادت و معرفت حق تعالی در دلش بیشتر می‌شد. قرآن و امر و نهی الهی را حق می‌دانست و به کمک آن شک و شبهه را از دل خود می‌سترد (مخلص، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۰). بایزید پس از آموزش علوم رایج و مطالعه کتاب‌های فقهی، به تصفیۀ باطن و تزکیۀ نفس پرداخت و آرزو داشت که مرید خواجه اسماعیل، پسر عمویش، شود و به دست وی توبه کند؛ لیکن پدرش قاضی عبدالله مانع شد و اجازه نداد؛ اما بایزید بعد از بیست و یک سال ریاضت به درجۀ پیری رسید و خود راهنمای روحانی مردم شد. آوازه شخصیت و راهبری وی به اطراف پراکنده شد و از هر گوشه‌ای مردم به حضورش می‌آمدند و دست وی را به نشانه بیعت می‌فشردند (هیوادل، ۱۳۹۳: ۸۸).

سفرهای بایزید در ایام جوانی، توشه و تجارب بسیار برای او به همراه داشت. آخوند درویزه^۶ که یکی از مخالفان سرسخت وی بود از سفرهای بایزید به هند، ترکستان و سمرقند سخن گفت. به اذعان وی، بایزید بر فلسفۀ مذاهب دست یافت و به خوبی در تصوف غور نمود و با دانشمندان روحانی تبادل نظر کرد. تلاش‌های وی در ادبیات، فلسفه، تصوف و سیاست او را به الگویی برای مردمان روزگار بدل کرد (حبیبی، ۱۳۸۴: ۶۷۲). گویند پیر روشن با گردآوری سپاهیان از مردم پشتو به مبارزه با حکومت گورکانیان پرداخت؛ اما یک گروه مسلح وابسته به گورکانیان هند چهار پسر از پنج پسر بایزید را کشت و تنها پسر او پیرجلال به انتقام از سپاه گورکانی روی آورد. نام شهر

جلال آباد افغانستان از پیر جلال اخذ شده است. وی سرانجام در سال ۱۵۸۱ م یا به روایتی ۱۵۸۵ م از دنیا رخت بریست.

فعالیت‌های علمی و فرهنگی بایزید انصاری

بایزید نه تنها عارف و روحانی مبارز بود، نویسنده‌ای معروف نیز بود. وی علاوه بر زبان پشتو به زبان‌های فارسی، عربی و هندی هم تسلط داشت. عقاید و افکار وی در کتاب‌های زیادی درج شده است؛ مانند:

خیر البیان: یکی از کتاب‌های مهم و مشهور وی در زمینه موضوعات فقهی و عرفانی است که به چهار زبان (پشتو، فارسی، عربی و هندی) نوشته شده است و نزد مریدانش کتابی مقدس پنداشته می‌شد؛

مقصود المؤمنین: این کتاب عرفانی به زبان عربی و در بیست و یک باب به خواهش پسر بزرگش شیخ عمر نوشته شده و هشت مقام روشانی در این کتاب آمده است؛
فخر الطالبین: این کتاب تاکنون در دسترس کسی قرار نگرفته؛ اما در حال‌نامه آمده که برای تبلیغ به حاکم بدخشان تقدیم شده است؛

د پشتو رسم الخط: این اثر درباره اصلاح رسم الخط زبان پشتو است،
صراط التوحید: به زبان فارسی و عربی، حاوی وقایع زندگی خود بایزید و در قالب نصایح عارفانه برای شاهان است و آن را برای اکبر شاه نیز ارسال کرد؛

حال‌نامه: این اثر مشهور بایزید به زبان فارسی نوشته شده است. قسمتی از این کتاب توسط خود وی و بقیه‌اش توسط علی محمد مخلص یکی از مریدانش تکمیل شده که در آن تمام وضع زندگی و خانواده بایزید بیان گردیده است (حلیمی، ۱۳۸۸: ۲۷۳-۲۶۸)؛

تذکره (رساله روشانی): حاوی موضوعات دینی، فقهی و عرفانی است (روشان، ۱۳۹۶: ۲۱) که همدان، از پیروان بایزید، آن را تحریر کرد؛

مکتوبات: مجموعه‌ای از نامه‌های بایزید است که به دست خلیفه‌هایش برای حکام فرستاده بود؛

فرحت‌المجتبی: این رساله منظوم به زبان پشتو و در قالب‌های عامیانه سروده شده است،
واجدی شلوک: این منظومه پنجابی را «اونکارناتیه» تنظیم کرده است (حلیمی، ۱۳۸۸: ۲۷۶-۲۷۴)،

عریان/الغیب: این اثر بایزید - که این اواخر به دست آمده - به گونه سؤال و جواب به زبان فارسی نوشته شده است (روشان، ۱۳۹۶: ۲۲).

بایزید در طی سفرهایش علاوه بر زبان‌های دیگر، به گویش‌های مختلف زبان پشتو احاطه یافت؛ زیرا زبان پشتو با زبان‌های دیگری از نگاه اصوات تفاوت‌های زیادی دارد. این زبان هشت صدای مخصوص دارد که در زبان عربی و هم در زبان فارسی چنین صداهایی وجود ندارد. پیش از آثار بایزید در آثاری که نویسندگان پشتو نوشته‌اند، از رسم الخط زبان فارسی استفاده می‌شد؛ اما این نویسندگان آواهای خاص زبان پشتو را با نشانه‌های دلخواه خود می‌نوشتند و هر کدام آن‌ها در نگارش این آواها از نشانه‌هایی متفاوت استفاده می‌کردند که این ناهماهنگی مشکلات فراوانی را در رسم الخط به وجود آورده بود. بایزید برای نوشتن صداهای خاص زبان پشتو خود نشانه‌هایی وضع کرد. پیروان بایزید و نویسندگان بعدی در نگارش آثارشان تا هم‌اکنون از همین نشانه‌ها استفاده می‌کنند. در خیرالبیان نوشته که این کار را به فرمان خداوند انجام داده است:

یا بایزید! بنویس آن حرف‌ها که به سازنده برای منفعت آدمیان! تویی دانا، من نمی‌دانم به جز حروف‌های قرآن یا سبحان! یا بایزید! نوشتن حروف‌ها بر تو است و نمودن و آموزانیدن نام‌های حروف بر من است. بنویس به فرمان من به مانند حروف‌های قرآن و بنه بر بعضی حروف‌ها نقطه یا جزم یا دیگر نشان برای آنکه حروف‌ها بشناسند آدمیان. بعضی حروف‌ها چهارچهار بنویس عیان. زود بیاموزند چون بخوانند و دم بیرون کنند با بعض دو حروف به سیئه آدمیان (روشان، ۱۹۸۸: ۱۳۲).

وجه دیگر شخصیت بایزید، توان ادبی او بود. وی از تحول‌آفرینان نثر پشتو و بنیان‌گذار نثر مسجع در ادبیات پشتو بود و نثر را برای هدفی خاص؛ یعنی ترویج افکار و عقاید خود به کار می‌برد که خود الگویی نیکو برای نویسندگان بعدی قرار گرفت. در شعر نیز به استناد کتاب پته خزان^۷ با ورود سبک شعری بایزید، شعر پشتو - که محتوایی جز رجز و مناجات نداشت و از «امیر کرور»^۸ شروع و به «اکبر زمینداور»^۹ ختم می‌شد - به دوره دوم خود وارد شد. تلاش‌های وی به تقویت و گسترش غزل انجامید. از همین‌رو، به نظر برخی از محققان، نهضت ادبی - عرفانی پیر روشن پشتون‌ها را بیدار ساخت و استعدادها پنهان علمی و ادبی آنان را به فعلیت درآورد (ناگار، ۱۳۹۴: ۱۲۵-۱۲۴).

اندیشه‌های عرفانی بایزید و انصاری

طریقهٔ روشانیه یا روشنیه که مؤسس آن بایزید انصاری است، در سدهٔ دهم در افغانستان به وجود آمد. برخی از جمله عبدالحسین زرین کوب این فرقه را از طریقهٔ سهروردیه منشعب می‌دانند که از سوی زکریای ملتای به هند برده شده و در آنجا رواج بسیار یافته است (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۸۲-۸۱)؛ اما دقت در آثار پیر روشن نشان می‌دهد که این فرقه از طریقهٔ سهروردیه منشعب نشده است. یارمحمد مغموم می‌گوید که در تعلیمات صوفیانهٔ بایزید انصاری نشانه‌های وحدت وجودی ابن عربی به وضوح دیده می‌شود:

چشمانم بدون روی خداوند چیز دیگری را ندید و گوش‌هایم بدون آواز خداوند آواز دیگری را نشنید (مغموم، ۲۰۱۱: ۲۲۶-۲۲۵).

اما میر ولی خان محسود می‌گوید که بایزید از نگرش شیخ عبدالقادر گیلانی متأثر بوده است. شیخ عبدالقادر می‌گوید که رسالهٔ غوثیه او از طرف خداوند الهام شده و بایزید هم کتاب خیراللیان را الهامی از طرف خداوند می‌داند. همچنان طریقهٔ روشانیه را از لحاظ مقامات با طریقهٔ قادریه مشابه می‌داند. وی می‌افزاید که شیخ عبدالقادر گیلانی و بایزید هر دو متأثر از ابن عربی به این نتیجه رسیده‌اند که خداوند تعالی ذات خود را به صورت واضح در وجود انسان کامل ظاهر می‌سازد. همچنان هر دو معتقدند که انسان در دست ذاتی واحد و عظیم قرار دارد و هیچ اختیاری از خود ندارد (مغموم، ۲۰۱۱: ۲۲۹-۲۲۸). البته فضل‌ولی ناگار، معتقد است که این طریقه در باب سماع و وحدت وجود از طریقهٔ چشتیه و قادریه الهام گرفته است نه نقشبندیه که بزرگان آن، مخالف وحدت وجود بوده‌اند (ناگار، ۱۳۹۴: ۷۲).

بایزید و روان با الهام از میراث صوفیان مسلمان و یاری گرفتن از تجارب سخت روحی، اساس مکتب عرفانی روشانیه را بنا نهاد. این مکتب در فروع تحت تأثیر میراث فرقه‌های دیگر اسلامی قرار گرفت؛ اما به‌طور کلی فرقه‌ای جدا و مستقل محسوب می‌گردد (رک: ناگار، ۱۳۹۴: ۵۴). دلیل دیگر این است که بایزید در طول زندگی مرید هیچ پیروی نکرد. بایزید از پیران عصرش متنفر بود و می‌گفت این پیران به قرآن و حدیث عمل نمی‌کنند و همه را مشرک و پلید می‌دانست. از این سخنان برمی‌آید که وی از هیچ طریقه‌ای در زمان خود پیروی نکرد و با سال‌ها ریاضت و چله‌نشینی

و به کمک تجارب صوفیانه خویش، طریقهٔ روشانیه را تأسیس کرده است. معروف است که وقتی بایزید روشن به مقام «پیری» رسید:

از حضرت عزت ندا رسید که یا بایزید اگر طالب صادق بیاید پیش تو و طلب این حال از تو به راستی کند، پس او را از این حال واقف گردان تا از یک چراغ، چراغ‌های بسیار فروخته شوند و نور در تزیاید گردد.

علم توحید گنج پنهان است	پاش کن گنج را به خاص و عام
که تو ساقی جام توحیدی	طالبان را بده پیایی جام
(مخلص، ۱۳۸۸: ۹۳)	

بایزید بیش از آنکه متمایل به ریاضت و زهد خشک صوفیانه باشد، اغلب اوقات خود را در تفکر و تأمل سپری می‌کرد. تألیف کتاب *صراط التوحید* محصول همین رویکرد است (ناصر، ۱۳۸۸: ۳۳). باین حال وی معتقد بود اکثر مسائل را در خواب و رؤیا مشاهده کرده است؛ چنان که گفته است با حضرت جبرئیل در خواب سخن گفته و از دست وی آب حیات نوشیده است. مریدانش با شنیدن این خبر جشن برگزار کردند و روزه گرفتند و وی را «پیر روشن» نامیدند (مجاهد، ۱۳۸۸: ۷۷). بایزید کسی را پیر کامل می‌داند که به حقیقت پی برده و تمام مدارج عرفان را طی کرده باشد و به کسی دست نیاز دراز نکند؛ از این رو در طریقهٔ روشانیه به پیر کامل «مسکین» هم می‌گویند (ناگار، ۱۳۹۴: ۷۷).

باین وصف آنچه بایزید و طریقت او را در کانون توجه قرار می‌دهد، رویکرد سیاسی اندیشه‌های اوست. گرچه برخی معتقدند که بایزید به سبب اهداف سیاسی خود، به ظاهر به روحانیت و تصوف روی آورد؛ چراکه در این عصر بازار پیری و مریدی گرم بوده است (مجاهد، ۱۳۸۸: ۸۵ - ۸۴)؛ اما بایزید روشن در جنبش‌های عرفانی روحی تازه دمید و بعد منفی و انجماد تصوف را به اجتهاد، حرکت و عمل تبدیل کرد. هدف وی و پیروانش آزادی قوم پشتون و تجدد عظمت قومی بود (زرمی، ۱۳۸۸: ۱۱۸). وی در کنار گرایش به فضای آرام و سکوت صوفیانه، در برابر نظام سلطه و استبداد، تنها راه چاره و مشروع را جهاد مسلحانه می‌دانست، بنابراین با استفاده از طریقهٔ خود، پشتون‌ها را بسیج و در مقابل مغول‌ها آمادهٔ جنگ ساخت (اعظم، ۱۳۸۸: LXVI).

بایزید پس از ایجاد طریقهٔ روشانیه، به تربیت شاگردان و گسترش اندیشه‌های خود در مناطق مختلف روی آورد. از این رو، نمایندگان بسیاری به اطراف و اکناف گسیل کرد که در کنار

فرستادگان مرد مانند شیخ مودود، شیخ دولت‌الله لوانی، شیخ یوسف، شیخ محمدعزیز ارزانی، شیخ درویش داد، شیخ بایزید، شیخ محمد کمال، شیخ ایوب، ملا زکریا و ملا عمر خویشکی گاه زانی چون بی‌بی شمسو - همسر بایزید روشن - مریم ثانی، بی‌بی نورخاتون، بی‌بی سارا... نیز دیده می‌شود. بایزید زنان را بدنه مهم جامعه می‌دانست، بنابراین در طریقه خود نقشی برجسته به زنان می‌داد و آنان نیز در مبارزه علیه استبداد دوشادوش مردان حرکت می‌کردند و در گسترش طریقه روشانیه نقشی ارزنده ایفا می‌کردند.

مقامات طریقه روشانیه

یکی از مباحث مهم عرفان و تصوف، منازل و مقاماتی است که سالک باید طی کند. البته در باب مقامات صوفیان نظری واحد وجود ندارد؛ چنان‌که برخی مقامات را هفت (توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا) می‌دانند (سجادی، ۱۳۹۲: ۳۰) و برخی مثل عزالدین محمود کاشانی، در کتاب *مصباح الیهاده و مفتاح الکفایه* مقامات را ده (توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، شکر، خوف، رجا، توکل و رضا) دانسته‌اند (کاشانی، ۱۳۸۹: ۲۷۸-۲۵۵). یا شیخ فریدالدین عطار که در *منطق الطیر* مقامات را محصور در هفت مقام «طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا» (عطار، ۱۳۶۶: ۲۱۵-۲۱۴) و خواجه عبدالله انصاری در کتاب *صلد میدان* تعداد مقامات را صد دانسته است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۳: ۷۳-۱۷)؛ اما به عقیده بایزید روشن بنای اسلام بر پنج اصل؛ یعنی کلمه شهادت، نماز، روزه، زکات و حج است که شریعتش خوانند. تسبیح، تهلیل، ذکر دائم و نگهداری دل از وسوسه‌های شیطان طریقت است؛ اما

در راه توحید، مقامات است و در هر مقام کردن و ناکردن، منفعت و آفت است. پس مر طالب را باید که امر و نهی، سود و زیان هر مقام بیاموزند، به امر آن کار کنند تا از منفعت آن نصیب گردد و از نهی‌های وی بازگردد و بهره‌یزد تا از هر مقام نجات یابد (روشان، ۱۳۹۶: ۸۱).

وی تعداد مقامات را هشت می‌داند که سالک برای رسیدن به درجه پیر کامل باید این هشت مقام را طی کند: «شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت و سکوت و سکونت».

۱. شریعت: بنای مسلمانی است. سالک باید در این مقام از دروغ، بیهوده‌گویی، ناسزا و طعنه، غیبت و از منهیات دیگر بهره‌یزد و راست گوید و همواره نگهبان کلام خود باشد. پس هر که چنین

کند، وی از اهل شریعت است و هر که در شریعت کار کند به سوی طریقت برسد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۴۱). شریعت پاک داشتن و پاک کردن تن از نجاست ظاهری است (مخلص، ۱۳۸۸: ۷۰). بایزید گناه آدمیان را نشنیدن پیام شریعت و مطاوعت نفس و شیطان می‌داند و آدمی را بی‌شریعت گرگ می‌خواند (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۳۸۴).

۲. **طریقت:** این مقام خالی داشتن دل از وسوسه نفس و شیطان و حذر کردن از جمله گناهان است (مخلص، ۱۳۸۸: ۷۱). تسبیح و تهلیل و مدام به ذکر شاغل بودن و دل از وسوسه شیطان نگه داشتن، راست گفتن، روزه داشتن و شکم به کم‌خوری گماشتن و اندام را از بدی بازداشتن، فقیران و صابران را طعام و جامه دادن و درماندگان را دستگیری کردن و طواف خانه خلیل کردن؛ یعنی زیارت دل کاملان و کارزار با نفس و به طاعت فرشتگان کار نمودن، امر و فعل طریقت است (مخلص، ۱۳۸۸: ۲۳۶). بایزید آموختن و عمل طریقت را نسبت به شریعت بهتر می‌داند و به همین ترتیب می‌گوید که در طریقت، خداوند بر وی چنین الهام کرده است که «بایزید! من در طریقت را برای آنانی می‌گشایم که بر علم شریعت عمل می‌کنند» (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۳۴۹).

۳. **حقیقت:** در این مقام سالک حالت پیامبرانه می‌یابد و حال پیامبران ذکر خفی و فکر دائم، یقین و ترک گمان و صفای دل است. در مقام حقیقت، سالک سوی ذکر خفی بازگردد و از گمان باطل سوی یقین و طاعت روح بازگردد و از اندیشه‌های دنیا و جنت سوی فکر حق بازگردد تا دلش صاف گردد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۵۳-۱۵۲). حقیقت ذکر دائمی روح و یاد همیشگی نام خداوند در قلب (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۳۸۹) و خالی داشتن دل از غیر حق و همیشه به یاد حق بودن است (مخلص، ۱۳۸۸: ۷۱).

۴. **معرفت:** مقام یگانگی و حضور همیشگی خداوند است (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۳۸۳).

مقام معرفت اسرار پیامبران است و اسرار پیامبران، دیدن حق به چشم دل بی‌چگونگی است که در هر حال و در هر جای مستغرق در دیدن وی باشد. سالک باید در معرفت از تاریکی نایبایی سوی بینایی دل بازگردد که هیچ چیز از هستی خدای جدا نبیند، بلکه هر چیز با هستی خدای یکی بیند و از تاریکی نادانی سوی روشنایی علم معرفت بازگردد که هیچ چیز از هستی خدا جدا نداند، بلکه هر چیز با هستی خدای تعالی یکی داند و از تاریکی جز خدای سوی خدای بازگردد و هیچ چیز از هستی

خدای جدا شمارد، بلکه هر چیز با هستی خدای یکی شمارد و جدایی و دویی بر خود حرام شمارد تا اهل معرفت محسوب گردد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۶۴-۱۶۳).

اهل معرفت باید در دو جهان هیچ چیزی را با خداوند شریک نسازد، به دیده دل و در هر چیزی وحدانیت و هستی خداوند را بدون رنگ ببیند:

بایزید! بین هر علم از من است، هر نام از نام من است، هر زور از زور من است، هر آواز از آواز من است، هر رنگ از رنگ من است، هر بزرگی از بزرگی من است، هر زیبایی از زیبایی من است، هر تاریکی از تاریکی من است، هر روشنی از روشنی من است، هر قهر از قهر من است، هر رحم از رحمت من است و تو بر این آگاه باش که من با هر چیزی یکی استم (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۳۹۳).

در این مقام سالک حق را با دیده دل مشاهده می‌کند و در هر چیزی پرتو ذات الهی را جست‌وجو می‌کند. در این مقام شرط این است که سالک باید از چهار بدی بنیادی (نفس، حرص، شهوت و طمع) خود را نگاه دارد. در این مقام چشمان سالک وجود هر چیزی را در وجود حقیقی می‌بیند (ناگار، ۱۳۹۴: ۴۰).

۵. **قربت:** در این مقام، سالک تنها آواز حق را می‌شنود، هر آواز را آواز حق می‌داند و در وقت خوردن طعام، رفتن و کار هم تسبیح می‌گوید و همچنان هر اندام وی باید تسبیح گوید (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۴۰۰).

سالک باید در این مقام از کری، سوی شنوایی بازگردد و از فرمانبرداری نفس و شیطان سوی فرمانبرداری دل و روح بازگردد و چون عارف واجد در هر چیز به چشم دل هستی خدای تعالی بیند، پس هر آواز از آواز حق شمارد و لیکن بعضی آواز از قهر و بعضی از رحمت خدای داند، قهر و رحم با هستی خدای تعالی یکی داند و هر که آواز از آواز حق شمارد سوی خدا نزدیک شود (روشان، ۱۳۹۶: ۱۸۲).

۶. **وصلت:** مقام پیامبران است و در مقام وصلت، وصال به خدای تعالی حاصل شود.

پس سالک باید در مقام وصلت از جدایی و از وجود خود بازگردد و از گفتار و از کار جدایی حذر دارد، نگوید و نشنود و ننگرد و نبیند و نخورد و نخشد و نخیزد و نشیند و نه راکع و نه ساجد و نه جنبد و نه قرار شود و نخسپد و نه بیدار شود و هیچ کار نکند مگر به هستی خدای و هستی خود را در هستی خدا بگذارد و گم کند

تا آنکه هستی او با هستی خدای تعالی یکی شود، پس از آن دویی از او برخیزد و یگانگی حاصل شود و جمله موجودات را با هستی خدای تعالی یک وجود بیند و شمارد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۸۵).

به قول وی در حال‌نامه:

حق تعالی به کرم خود، ذکر وصلت را در دل پیر دستگیر قدس سره القا کرد و به آن ذکر، هستی او در هستی حق تعالی گداخته و هلاک شد و هستی هر وجود با هستی حق تعالی یک وجود دید، در آن حال هستی او با او دید و آواز او با او شنید با هستی او خورد و چشید و خود را از میان برداشت و در هر کار فاعل او را می دید و علامت بی بسمع و بی بصر و بی یأخذ و بی یأکل و بی یثرب و بی یمشی در خود دید. و چون پیر دستگیر از خود نیست و فانی گشت، هستی خود را با هستی حق یکی و باقی دید (مخلص، ۱۳۸۸: ۵۳-۵۲).

۷. وحدت: این مقام در تصوف روشانی، مقامی رفیع و استعلایی است. سالک در این مقام از صفات بشری می گذرد تا با خوی یگانگی جاودانه گردد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۸۸):

غسل وحدت بشنو ای مرد خدا	وصف مولانا گیر تا یابی نجا
هرکه وصف تن رها کرد شاه شد	از کدورت پاک گشت و ماه شد

(مخلص، ۱۳۸۸: ۷۲)

کسی که در مقام توحید رسد و مؤمن موحد و صاحب توحید گردد، علایق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و عبارت منفی و حق یکتا به خود باقی (مخلص، ۱۳۸۸: ۱۱۶).

در این مقام همه صفات بشریت سالک از بین می رود و به اوصاف ربوبیت زنده می شود. در این مقام حس کردن هستی خود را هم شرک خفی می دند. سالک در این مقام از شرک مبرا می شود و ذکر هستی مطلق را می کند (ناگار، ۱۳۹۴: ۴۵).

بایزید می گوید:

یکی گفتن آسان است؛ اما یکی دانستن مشکل است و دانستن یگانگی حق تعالی بر بنده فرض عین است (مخلص، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

در حال‌نامه درباره مقام وحدت می گوید:

بعد از یازده سال چون مقام وصلت بر پیر دستگیر قدس سره حق تعالی مکشوف گردانید، از حضرت عزت ندا رسید فرمود که: اسم اعظم آغاز کن تا در مقام توحید ثابت شوی که در مقام قربت و وصلت، توحید ثابت نبود. بعد از چند مدت از هر چیزی که آواز می شنید از آواز آن اسم اعظم می شنید (مخلص، ۱۳۸۸: ۵۵).

۸. سکوت و سکونت: این مقام در تصوف روشانی بلندترین و آخرین مقام است؛ یعنی اینکه سالک از مقام وحدت به مقام صحو می آید. در مورد این مقام بایزید انصاری چنین می گوید: بدانید، ای گروه پادشاهان و امیران! که مقام سکونت، سکونت پیغمبران است در سکونت خداوند که ساکن و قرار شود از گناه و قرار گرداند گوش‌ها را از شنیدن حرام و چشم‌ها را از دیدن حرام و بینی از بوییدن حرام و دهن از گفتن و خوردن حرام، و دست‌ها را از گرفتن حرام، و تن را از پوشیدن حرام، و دل را از وسوسه شیطان و دم از غفلت و نفس را از هوس و از خوردن حرام و از بسیار چشیدن و خوردن طعام و فرج خود را از حرام شهوات نگه دارد و روح خود را از چشیدن و خوردن و از نشستن و از خاستن و از آمدن و رفتن، از رکوع و سجود و از افتادن و از جنبیدن و از خوی تن و از جستن و از مقام سکونت دیگر مقام بهتر نشمارد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۹۰).

در مقام سکونت صفات روح و تن از هم جدا می شود؛ روح مخدوم و بدن خادم آن می شود (ناگار، ۱۳۹۴: ۴۸-۴۵).

بنابراین، بایزید با تفکیک مقامات در طریقه خود- که مخاطبش پدرش عبدالله است- می آورد: الشریعت کمثل اللیل و الطریقت کمثل النجوم و الحقیقت کمثل القمر و المعروف کمثل الشمس، لیس فوق الشمس شیء (بایزید انصاری، ۱۹۸۸: ۳۸۶).

در کتاب صراط التوحید می آورد:

پس معلوم باد که شریعت چون شیر است و طریقت چون جغرات^{۱۰} و حقیقت چون مسکه^{۱۱} و معرفت چون روغن (روشان، ۱۳۹۶: ۱۰۹).

در طریقه روشانیه چهار مقام «قربت»، «وصلت»، «وحدت» و «سکوت و سکونت» از ابتکارات خود پیر روشن در کسب معرفت است؛ چنان که در کتاب خیر البیان بیان می کند:

گوره په معرفت کی مقام د قربت، د وصلت، د وحدت، د سکوت دې په تا دی وی اعلان^{۱۲} (روشان، ۱۹۸۸: ۳۸۳).

افزون براین بایزید در کتاب د علم رساله نه تنها به توضیح چگونگی چهار مقام شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت می پردازد، بلکه همانند سایر مشایخ به ایضاح مقام های توبه، اخلاص، زهد، صبر، رضا، محبت، شکر و وحدت نیز مبادرت می ورزد (قویم، ۱۳۸۹: ۱۴۲-۱۴۱).

بایزید درباره معرفت نفس چنین می گوید:

بر تو باد که نفس خود را بشناسی و غافل از آن نباشی به درستی و راستی که وی حاضر دشمن است از تو هرگز جدا نمی شود. وی گمارنده است به بدی و گناه کردن به ناموفق کردن کار حق و ترا به بزرگی هرگز نجوید، بلکه وی ترا سوی هلاکت رساند و مر آن را دو بازوند و با آن سوی دروغ می پراند، یکی از ایشان هوا است دیگر شهوت. و اوشان مرکب تان شده اند در خلق پس ببند نفس خود را از مرادهای پرانیدن. نفس چهارند، نفس اماره و لواحه و ملهمه و مطمئنه. نفس اماره سوی گناهان گمارد و لواحه سوی شبهات گمارد و ملهمه سوی حلال گمارد و مطمئنه سوی پاک گمارد (روشان، ۱۳۹۶: ۱۷۶-۱۷۵).

بایزید در مورد معرفت دل نیز چنین می گوید:

اول دل میت، دوم دل مریض است، سوم دل غافل است، چهارم دل خائف است، پنجم دل منیب است، ششم دل شهید است و هفتم دل سلیم است؛ اما دل میت دل کافر است که دعوت انبیا و اولیا را شنیدند و دین ایشان را قبول نکردند. دل مریض، دل منافقان است که دین اسلام را به زبان بی تصدیق دل قبول می کردند، پس هرگاه که دین اسلام قوی و اکثر می گشت رنج دل هایشان قوب و بیشتر می گشت. دل غافل دل اهل گناهکاران و پلیدان است. دل خائف دل ترسند و پرهیزگار است، به سبب ترسگاری دائم در طاعت و عبادت وی بود به حق مطیعان و عابدان. دل منیب دل ذاکران است که راجع و متعلق سوی محبت و شوق وی بود، قرار و آرام در یاد وی بود. دل شهید دل عارف بود که دل آن از شناختن حق تعالی خبر بود و دل سلیم دل مخلصان است که دل هایشان از شرک و نفاق و گناه خالی بود (روشان، ۱۳۹۶: ۱۸۰).

بایزید مانند دیگر فرقه های صوفیه با سماع میانه خوبی داشت. وی از دوره جوانی هم به موسیقی علاقه مند بود و از شنیدن آن به وجد می آمد؛ چنان که در حال نامه آمده است:

دیگر پیر دستگیر قدس سره را حق تعالی محبت و شوق خود داده بود. چون جوانان گاهی سرود وجد می نواختند و رقص می کردند در شادی، پیر دستگیر را به شنیدن

سرود، وجد حال می‌شد و گاه‌گاهی همراه جوانان در تواجد می‌آمدند و رقص می‌کردند (مخلص، ۱۳۸۸: ۱۵).

بایزید در پاسخ به پرسشی درباره سماع و تحریم آواز مزمار جواب داد:

من در حدیث دیده‌ام که شنیدن آواز مزامیر بر سه نوع است: حرام و مباح و حلال. و من سمع الصوت عن شیئی لمحبت الدنيا، سمع حراماً و من سمع الصوت عن کل الصوت بمحبته الجنه فقد سمع مباحاً و من سمع الصوت عن کل الصوت بمحبته الله فقد سمع حلالاً؛ یعنی شنیدن بر سه نوع است، حرام و مباح و حلال. کسی که بشنود آواز از هر چیز به محبت دنیا، آن شنیدن حرام است و کسی که بشنود آوازی از هر آواز به محبت جنت، پس به تحقیق این شنیدن حلال است، پس آن درویشان گفتند یا بایزید اگر اجازت دهی به حضور شما مزامیر بنوازم فرمود که بنوازید، به شرطی که به محبت حق تعالی باشد، نواختن شما، بعداً دف و رباب و چند چارتاره با هم ساخته نواختند و سماع آغاز کردند (مخلص، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

طریقه روشانیه علاوه بر اینکه به زبان و ادبیات پشتو خدمات شایانی انجام داد، در ابقا و رشد موسیقی پشتو هم نقشی سازنده داشت. بعضی از دانشمندان معتقدند که بایزید خود آهنگ می‌ساخت و این تمایل وی به سماع و موسیقی باعث شد که پیروانش هم راه وی را تعقیب کنند و در رشد و انکشاف موسیقی تأثیر گذارند.

پیر روشان برای پیروانش علاوه بر مقامات، صفاتی توصیه می‌کند که باید بدان عمل کنند و در زندگی اجتماعی و روزمره خویش به آن پایبند باشند و آن‌ها عبارت‌اند از:

خود را از حرام نگه دارند؛ اسراف نکنند، کم بخورند و کم بنوشند؛ سخن کم و به نرمی بگویند و سخن بد نزنند؛ کم بخوانند، در خواب و بیداری خداوند را یاد کنند؛ با نیکان صحبت کنند و از صحبت بدان پرهیزند؛ خداوند بزرگ را همیشه در خفا یاد کنند؛ خداوند بزرگ را به یگانگی بشناسند و همیشه او را یاد کنند (هیوادل، ۱۳۹۳: ۸۹).

تصوف روشانیه در مقایسه با دیگر فرقه‌ها امتیازاتی دارد که آن را می‌توان به صورت ذیل

خلاصه کرد:

- بایزید و پیروانش مانند صوفیان دیگر در کنج خانقاه نمی‌نشستند و همیشه در اجتماع در میان مردم بودند و برای آزادی و ترقی مردم کار می‌کردند؛
- هیچ‌گاه تسلیم قضا و قدر نشدند و تا آخرین مرحله در برابر ظلم و استبداد حکام ایستادگی کردند تا اینکه به قیمت جان‌های شیرینشان تمام شد؛
- در این طریقت علاوه از مردان، زنان هم جایگاهی ویژه داشتند تا اینکه بعضی از آنان به درجه خلافت رسیدند و در میان زنان به تبلیغ این طریقت پرداختند. تعدادی از زنان علاوه بر تبلیغ و نشر این طریقه با مردان دوشادوش در مبارزات مسلحانه فعال بودند؛ از جمله همسر بایزید روشن، بی‌بی شمسو در تمام مبارزات سیاسی و اجتماعی و نظامی در کنار بایزید روشن بود و پس از مرگ بایزید در امور سیاسی و نظامی با پسران خود نقش داشت، حتی در جنگی با پسر خود فرمانده مبارزان روشانی بود (هنگامه، ۱۳۸۸: ۲۰۵)؛
- بایزید سعی کرد که به هوادارانش روحیه حماسی و سلحشوری ببخشد. وی با استفاده از طریقه صوفیانه خود به پیروانش روحیه‌ای بخشید که توانستند با دست‌های خالی در برابر تمام مخالفان و قدرت‌های بزرگی ایستادگی کنند؛
- آرمان بایزید و پیروانش ایجاد حکومت ملی بود و می‌کوشید که عظمت از دست‌رفته پشتون‌ها را دوباره بازگرداند.

ریشه‌های مخالفت با طریقت روشانیه

بایزید در عصری زندگی می‌کرد که مغولان از آسیای میانه تا هند، را در اشغال خود داشتند. وی ظلم آن‌ها را در حق مردم به چشم خود دیده و شاهد سقوط و از بین رفتن عظمت پشتون‌ها در سرزمین هند بود و این وضعیت برای او قابل تحمل نبود. تأسیس طریقه تصوف روشانیه برای مبارزه فکری و روحی و تقابل سیاسی و نظامی بود. مغولان و دست‌نشانده‌های آنان تحمل چنین حالتی را نداشتند و برای از بین بردنش آشکارا یا مخفیانه دست به کار شدند. مغولان هر نوع نهضت پشتون‌ها را به چشم دشمنی می‌نگریستند و برای از بین بردن آنان از هیچ حربه و نیرنگی فروگذاری نکردند. همین روحیه و رویکرد موجب شد که مبلغان بایزید در بلوچستان، سند، کندهار، بدخشان و هند در مدتی کوتاه طرفداران بسیار پیدا کنند؛ وقتی که جلال‌الدین اکبر، پادشاه هند، متوجه شد که

نهضت روشانی تنها جریان صوفیانه نیست، بلکه جنبشی سیاسی است، علیه او به اقدام جدی دست زد (رومی، ۱۳۵۵: ۳۸۰). در این وقت پیشاور به کابل تعلق داشت و جانس خان از طرف میرزا حکیم خان به حکومت پیشاور منصوب شده بود. ملک حبیب برای قتل پیر روشن به جانس خان، دوازده هزار روپیه پیشنهاد کرد؛ اما جانس از این کار ابا کرد و گفت من اگر این کار را انجام دهم به میرزا حکیم خان چه جوابی بدهم (ناگار، ۱۳۹۴: ۱۴). میرزا حکیم خان برای بایزد احترام زیادی قائل بود و از وی به عنوان شخصیتی روحانی یاد می‌کرد.

علاوه بر مخالفت مغولان با پیر روشن، برخی از علمای دینی و مدعیان تصوف - که تحمل رشد و پیشرفت‌های اجتماعی، سیاسی و عرفانی وی را نداشتند - بر ضد وی دست به کار شدند و وی را ملحد و کافر خواندند و مردم را از رفتن به نزد پیر روشن منع کردند؛ درحالی که روشن خود بزرگ‌ترین دشمن مدعیان و صوفیان ریائیه بود. از این رو همانند اسلاف خویش در نگارش کتبی با رویکرد آسیب‌شناسانه چونان نگارش رساله قشیریه، کشف المحجوب، عوارف المعارف و... که مدعی بودند «ما خود چه گوئیم در این عهد که قحط علمای زاهد و عارفان محقق است» (سهروردی، ۱۳۹۲: ۵) تلاش کرد با نگارش آثار خود چهره واقعی این مدعیان را بر مردم آشکار سازد؛ لذا با به خطر افتادن موقعیت اجتماعی این طبقات دشمنی و تبلیغات منفی علیه بایزد رشد یافت.

یکی از مسائلی که روحانیان را علیه وی تحریک کرد، اعتقاد به وحدت وجود و وحدت شهود بود. سید علی ترمذی مشهور به پیر بابا^{۱۳} و شاگردش آخوند درویزه از جمله پیشروان مخالفان وی بودند. آخوند درویزه وی را «پیر تاریک» و مریدانش را «تاریکیان» می‌دانست و اتهام‌هایی بر او وارد می‌کرد. مخالفت وی با روشن زمانی شدت گرفت که کتاب مخزن الاسلام را بر ضد وی نوشت. وی سبب نوشتن کتاب خود را ضد روشن چنین بیان کرده است:

اما سبب تألیف این کتاب نیز معلوم باد که فی زماننا در افغانستان یوسفزی زندیقی پیدا شده بود که خود را گاهی خدا می‌گفت و گاهی پیغمبر و منکر بعث بود چون در آن ایام شهرتی تام یافت، نام او بایزد بود لقب خود را پیر روشن کرد و فقیر لقب او را پیر تاریک کرد و آن ملعون بر زبان افغانی شعر می‌گفت و سبب شرائع و علم و علما می‌کرد و شعرهای لا یعنی با افغانان می‌نمود. پس فقیر بر خلاف او شعرهای افغانی

آغاز کرد که در آن سب کفر و زندیقان و اهل اعتزال و روافض می بود و سخن عربی را از ممر افغانی به زبان افغانی شعر گفته و با افغانان می نموده حتی که در شاعری قدیم از او پیش تر نهاده و اکثر خلق را از متابعت او دور بوده یقین باشد که اگر فقیر در آن میان نبود، از افغانان یوسفزی کسی مسلمان نمی ماند (درویزه، ۲۰۱۴: ۶۷).

وی طریقه بایزید را اسماعلیه و باطنیه می پنداشت و می گفت بایزید در کالنجر با ملاسلیمان ملحد ملاقات کرد و ملای موصوف، وی را گمراه ساخت. وی با جوکی ها نیز نشست و برخاست داشت و طریقه تناسخ را از آن ها گرفته است. وی خود را مظهر خدا می دانست و به پیروانش همیشه توصیه می کرد هنگامی که اجسام موجود فنا شدند، روح و روان حیوانات در حیوانات دیگر داخل می شود. آخوند درویزه می گوید که بایزید انصاری دو مهر دارد که در نوشته روی یک مهر، خود را خدا و در دیگری خود را پیغمبر معرفی کرده است (مجاهد، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۱). علی سیدین در کتاب پشمینه پوشان نظر مخالفان وی را تأیید کرده است و می گوید:

در ابتدای عمر خود به تجارت پرداخت؛ ولی تحت تأثیر تعالیم اسماعیلیه قرار گرفت و به رموز حروف و تأویل قائل گشت و معتقد به پیر کامل شد. آن گاه به تأثیر رؤیاهای خویش مدعی زیارت خضر گردید و خود را پیر کامل نامید و ادعا کرد که به «اسم اعظم» راه یافته است. چندی بعد دعوی مهدویت کرد و آن را «هادویت» تعبیر کرد. در ارشادات خویش پیروانش را دعوت به اطاعت بی چون و چرا از پیر کامل کرد. جمعی از مردم افغانستان و پشتون ها و اهالی سند و بلوچستان به وی گرویدند. ائمه شرع با او به مخالفت پرداختند و او را زندیق و به جای پیر روشن، پیر تاریک لقب دادند. سرانجام زمینه محاکمه اش را فراهم آوردند؛ ولی چون محکومیتش ثابت نشد به پیشاور آمده، حتی اکبر شاه و حکام را به مذهب خود دعوت کرد (سیدین، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

در حال حاضر هم تعدادی از علمای افغانستان بی توجه به آثار و افکارش هنگام وعظ و نصیحت، وی را پیر تاریک و ملحد و گمراه خطاب می کنند. اتهام بددینی و مهدویت به پیر روشن نیز در همین راستا حربه ای برای انحراف افکار عموم بود.

دلیلی دیگر که این اختلافات را تشدید بخشید، گرویدن زنان در طریقه وی بود که چنین کاری برای علمای تندرو قابل پذیرش نبود:

زهی سفاقت این مردم که شخصی با زنان بیگانه تنها در خلوت نشیند و زنان را خلیفه سازد و صاحب دعوت نموده، شهر به شهر به انواع حيله آراسته بگرداند به قصد آنکه جمیع لواندان^{۱۴} و شهوت پرستان محض از برای شهوت تبعیت او خواهد گرفت. پس این مردم چرا ضلالت او را به زودی زود نمی‌دریابند و بر کفر مطلق او گواهی نمی‌دهند، معلوم نیست که این مردم مشکل ایمان به سلامت برند (درویزه، ۲۰۱۴: ۱۴۸).

تمایل وی به سماع و موسیقی هم اختلافاتی را در پی داشت. پدرش قاضی عبدالله هم با موسیقی میانه خوبی نداشت و وی را از این کار منع می‌کرد. هنگامی که بایزید به درجه قربت و وصلت رسید، پدر و برادر خود یعقوب را که قاضی بودند از قضا و رشوه منع می‌کرد. بر همین اساس، اختلافات خانوادگی‌اش شدت گرفت (زیور، ۱۳۹۴: ۲۶) و مخالفانش هم به مردم می‌گفتند، از کسی که پدر و مادر از او راضی نیست، دوری کنید؛ زیرا خداوند از آن شخص راضی نیست، پس چگونه چنین شخصی می‌تواند راهنمای مردم باشد. اختلاف علمای دینی با عرفا و صوفیان موضوعی تازه نبود، بلکه این کشمکش‌ها پیشینه‌ای طولانی دارد. صوفیان معروفی؛ مانند ابوسعید ابی‌الخیر، حلاج، عین‌القضات، ابن‌عربی و ده‌ها تن دیگر، از طرف علمای وقت کافر خطاب می‌شدند، حتی این اختلافات منجر به قتل بعضی از آنان شده است. مخالفان بایزید از روی حسادت و ترس از جایگاه مردمی‌اش بارها تلاش کردند که وی را از بین ببرند؛ اما پیروانش سرسختانه از او دفاع کردند و مانع اقدام شوم دشمنان وی شدند.

دقت در برخی از کتاب‌های وی از جمله خیر الیّان - که نزد پیروانش مقدس است - نشان می‌دهد که چندان مفاهیم شرک‌آمیز نمی‌توان به پیر روشن نسبت داد، بلکه سخنان شبه‌آلودش همانند سخنان ابن‌عربی قابلیت تفاسیر گوناگون دارد. از این گفته بایزید معلوم می‌گردد که وی خود را نه پیامبر بلکه یک پیر کامل می‌دانست؛ چنان‌که محققان به مرور به این حقیقت پی‌برده‌اند که وی نه کافر، بلکه راهنما، مبلغ مذهبی، ادیبی بزرگ، سیاست‌مداری دانا و مبارزی آزادی‌خواه برای پشتون‌ها علیه استعمار مغول بوده است.

نتیجه:

برخی طریقه روشانیه را منشعب از طریقه سهروردیه و گاه متأثر از قادریه و نقشبندیه می‌دانند؛ اما واقعیت این است که این طریقه در جزئیات و فروع از طریقه‌های مختلفی تأثیر پذیرفته است؛ اما در

اصول طریقه‌ای کاملاً جداگانه و مستقل محسوب می‌شود. از اندیشه‌های بایزید معلوم می‌گردد که وی با استفاده از جهان‌بینی و تجارب خویش طریقهٔ جداگانه و مستقلی را به نام «روشنیه» بنیان‌گذاری کرد که در بسیاری از محورهای فکری با اصول طریقت فرقه‌های دیگر متمایز است؛ چنان‌که ابتکار وی در تنظیم هشت‌گانهٔ مقامات «شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت و سکوت و سکونت» به‌خوبی به این نوآوری‌ها اشاره می‌کند.

عرفان روشانی سالک را علاوه بر ریاضت و تزکیهٔ نفس، به زندگی اجتماعی سیاسی و مبارزه با ظلم و استبداد دعوت می‌کند. بایزید در هیچ‌یک از آثار خود مداح شاهان و زورمندان عصر نبود؛ بلکه همیشه حاکمان را به پیروی از طریقت خود دعوت می‌کرد؛ کاری که نهایت اعتماد به نفس و آزادگی وی را نشان می‌داد. دغدغهٔ اجتماعی او و رسالتش در بیداری ملی به طریقتش ماهیتی سیاسی بخشید و همین عاملی برای مخالفت بسیاری از نحله‌ها و مکاتب فکری و عقیدتی روزگار نیز شد؛ به‌گونه‌ای که گاه با حکام دست‌نشاندهٔ مغول برای سرکوب روشن و پیروان او عمل می‌کردند.

از نواندیشی‌های بایزید در حوزهٔ تصوف، اعتقاد و اعتماد وی به نقش تبلیغی زنان بود. وی زنان را از مهم‌ترین ارکان جامعهٔ انسانی می‌دانست و فرصت تبلیغ و ترویج آرا و عقاید روشنانه و مشارکت در جهاد را در کنار مردان کارآزموده، به زنان نیز واگذار می‌کرد. این رویکرد و برخی عقاید ابن عربی وار درباب دریافت الهام موجب شد که مخالفان به ظاهر سخنانش توجه کنند و بدون تفسیر و تأویل ادعاهایش را دستاویز تکفیر وی و پیروانش قرار دهند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جالندر: جالندر منطقه‌ای در پنجاب است.
۲. کانی‌گرم: منطقه‌ای در وزیرستان که فعلاً به پاکستان تعلق دارد.
۳. ابراهیم لودی: سلطان ابراهیم لودی، آخرین پادشاه سلسلهٔ پشتون‌های لودی در هندوستان بود که پس از مرگ پدرش سلطان سکندر لودی به سلطنت رسید. وی در سال (۹۳۲ق) در میدان «پانی-پت» در نتیجهٔ جنگ خونین با بابر به قتل رسید و سلسلهٔ حکومت لودی‌ها در هند خاتمه یافت.
۴. پانی‌پت: دهکده‌ای است به فاصلهٔ ۵۳ مایل در شمال دهلی که تاریخ و تمدن طولانی دارد و قدمت آن به جنگ مه‌بهاراتا می‌رسد.

۵. خوردکی: طفولیت، کودکی.
۶. آخوند درویزه: فرزند گدا و مرید سید علی ترمذی معروف به پیربابا، از علمای معروف عصر خود بود که در سال (۹۴۰ق) در ناحیهٔ بونیر به دنیا آمد. او در عرفان و تصوف هم سهم فعالی داشت و یکی مخالفان سرسخت بایزید و پیروانش بود. از او به زبان پشتو و فارسی آثار زیادی باقی مانده است.
۷. پته خزانہ (تذکرۃ الشعراء): تذکرۃ شاعران زبان پشتو است که به فرمان شاه حسین هوتک توسط شاعر و ادیب، محمد هوتک نوشته شد. این کتاب به سه بخش عمده تقسیم شده که بخش اول آن حاوی احوال و نمونهٔ کلام شاعران دورهٔ گذشتهٔ زبان پشتو است و بخش دوم آن حاوی احوال و نمونهٔ اشعار شاعران معاصر محمد هوتک و بخش سوم آن به شاعران زن اختصاص داده شده است. نسخهٔ قلمی پته خزانہ در سال ۱۳۲۲ به دست عبدالحی حبیبی رسید و برای بار اول به زیور چاپ آراسته گردید.
۸. امیر کروړ: امیر کروړ سوری، فرزند امیرپولاد و از پهلوانان مشهوری است که در سال ۱۳۹ق در مندیش ولایت غور امیر شد و در سال ۱۵۴ق در جنگ پوشنج وفات یافت. به قول کتاب پته خزانہ وی نخستین شاعر زبان پشتو است که یک شعر مفاخره از وی باقی مانده است.
۹. اکبر زمینداور: شاعر معروف زبان پشتو است که در حکومت تیموریان در زمینداور ولایت هلمند زندگی می‌کرد. وی صاحب دیوان بوده که دیوان کاملش از بین رفته و تنها اوراق پراکنده‌ای از آن موجود است، نامبرده در قالب غزل، مثنوی و قصیده شعر سروده است.
۱۰. جغرات: ماست.
۱۱. مسکه: کره، روغنی که از ماست گیرند.
۱۲. بین در معرفت مقام قربت، وصلت، وحدت و سکوت است، برای تو اعلان باشد.
۱۳. سیدعلی ترمذی مشهور به پیر بابا: فرزند قنبر از خانوادهٔ سادات ترمذ و از آنجا به شمال افغانستان آمدند و در ولایت کندز سکنی گزیدند. پیر بابا در سال (۹۰۸ق) در کندز به دنیا آمد، وی به‌سبب آموزش علوم دینی و طریقت عرفانی سلسله سفرهایی انجام داد و بالاخره به پشتونخوا رفت و مریدان زیادی دورش جمع شدند. آخوند درویزه و خانواده‌اش هم از جملهٔ مریدان سرسخت وی بودند. پیر بابا و مریدانش سال‌ها در مقابل بایزید و پیروانش ظاهراً به نام روحانیت مبارزهٔ زبانی و قلمی کردند.

۱۴. لواندان جمع لواند یا لوند واژه زبان پشتو است که به معنی مجرد، جوانی که عروسی نکرده باشد، فضول و بیکار استعمال می شود و بیشتر بار معنایی منفی دارد.

کتابنامه:

- اعظم، فاروق و عزیزه افغانی. (۱۳۸۸)، روشن او پر روشانیانو لیکل شوی آثار (روشان و آثار نوشته شده درباره روشانیان)، د سایی پشتو څیړنو او پراختیا مرکز (مرکز پژوهش و انکشاف زبان پشتوی سایی).
- بایزید انصاری. (۱۹۸۸م)، خیرالبیان، ترتیب و تدوین و حواشی: حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی، پشتو اکادمی: دانشگاه پیشاور.
- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۴)، د پشتو ادبیات و تاریخ (ادبیات و تاریخ پشتو)، پیشاور: دانش.
- حلیمی، محمدحامد. (۱۳۸۸)، د پیر روشن آثار و ته یوه لنده کتنه (نگاهی گذرا به آثار پیر روشن)، د بایزید روشن یاد (مجموعه مقالات سیمینار سیصدمین سالروز تولد بایزید روشن)، به کوشش سید محی الدین هاشمی، کابل: اکادمی علوم.
- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۶۳)، صد میدان، تصحیح: قاسم انصاری، چاپ سوم، تهران: طهوری.
- درویره، آخوند. (۲۰۱۴م)، مخزن الاسلام، پیشاور: د اماراتو پشتو ادبی تولنه (انجمن ادبی زبان پشتوی امارات).
- روشن، بایزید. (۱۳۹۶)، صراط التوحید، مقدمه، تحشیه و تعلیقات: محمد معصوم هوتک، کندهار: علامه رشاد خیرندویه تولنه.
- ———. (۱۹۸۸م). خیرالبیان، ترتیب و تدوین و حواشی: حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی، پشتو اکادمی: دانشگاه پیشاور.
- روهی، محمدصدیق. (۱۳۵۵)، د روشانیانو د نهضت څرنګوالی (چګونګی نهضت روشانیان)، د روشن یاد (مجموعه مقالات سیمینار بین المللی بایزید روشن)، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل: پشتو تولنه.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲)، ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، تهران: سپهر.

- زیور، زیورالدین. (۱۳۹۴)، *د پښتو ادبیاتو تاریخ (تاریخ و ادبیات پښتو)*، کابل: مومند.
- سجادی، سید ضیاءالدین. (۱۳۹۲)، *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، چاپ هجدهم، تهران: سمت.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۹۲)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیدین، علی. (۱۳۸۷)، *پشمینه پوشان فرهنگ سلسله‌های صوفیه*، تهران: نشر نی.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۶۶)، *منطق الطیر*، تصحیح و مقدمه محمدجواد مشکور، چاپ دوم، تهران: الهام.
- قویم، عبدالقیوم. (۱۳۸۹)، *مروری بر بعضی زمینه‌های تصوف بایزید روشن*، در *گستره زبان و ادبیات فارسی دری (مجموعه مقاله‌ها در زمینه شعر عرفانی فارسی دری)*، کابل: سعید.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۹)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، مقدمه، تصحیح و توضیحات: عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
- کرگر، محمداکبر. (۱۳۸۵)، *د بایزید روشن عرفانی او فلسفی خیره (سیمای عرفانی و فلسفی بایزید روشن)*، چاپ دوم، پشاور: دانش.
- مجاهد، سید امین. (۱۳۸۸)، *بایزید روشن او دهغی نری لید (بایزید روشن و جهان‌بینی وی)*، د *بایزید روشن یاد (مجموعه مقالات سیمینار سیصدمین سالروز تولد بایزید روشن)*، به کوشش سید محی‌الدین هاشمی، کابل: اکادمی علوم.
- مخلص، علی محمد. (۱۳۸۸)، *حال‌نامه حضرت میا روشن*، کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ.
- مغموم، یارمحمد. (۲۰۱۱م)، *روشانیان او پښتو ادب (روشانیان و ادب پښتو)*، پشاور: پشاور اکادمی پشاور یونیورسیتی.
- ناصر، نصرالله. (۱۳۸۸)، *د بایزید روشن ژوند لیک (زندگی‌نامه بایزید روشن)*، د *بایزید روشن یاد (مجموعه مقالات سیمینار سیصدمین سالروز تولد بایزید روشن)*، به کوشش سید محی‌الدین هاشمی، کابل: اکادمی علوم.

- ناگار، فضل ولی. (۱۳۹۴)، د بایزید روشن عرفانی ادبی ښوونکی (آثار عرفانی - ادبی بایزید روشن، ننگرهار: ناگار.
- هنگامه، ظاهره. (۱۳۸۸)، په روشانی نهضت کی د ښځو ونډه (نقش زنان در جنبش روشانی)، د بایزید روشن یاد (مجموعه مقالات سیمینار سیصدمین سالروز بایزید روشن)، به کوشش سید محی الدین هاشمی، کابل: آکادمی علوم.
- هیوادم، زلمی. (۱۳۹۳)، د پښتو ادبیات و تاریخ (ادبیات و تاریخ پښتو)، چاپ سوم، کابل: دانش.